

بررسی تطبیقی نگاه به اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی ایران

(مطالعه موردی گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و گفتمان اسلام سیاسی امام خمینی^(ه))

جواد عرب‌عامری*

محمدجعفر جوادى ارجمند**

چکیده

پرسش از علل شکل‌گیری و تداوم دشمنی جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل سال‌ها به یکی از دغدغه‌های محققان سیاست خارجی و روابط بین‌الملل تبدیل شده است. بیشتر آثاری که روند شکل‌گیری و تحولات این دشمنی را بررسی کرده‌اند، از چشم‌انداز نظریه‌های خردگرا (اثبات‌گرا) در روابط بین‌الملل به موضوع پرداخته‌اند. این در حالی است که دشمنی این دو واحد سیاسی در طی سه دهه گذشته از روند به نسبت پایداری برخوردار بوده است و محاسبات خردگرا قادر به ارائه یک تحلیل ثابت از علل شکل‌گیری و تداوم دشمنی جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل نیستند؛ بنابراین، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چه علل یا عواملی اسرائیل را مبدل به یک دشمن پایدار در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ساخته است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود این است که نگاه به اسرائیل در سیاست خارجی ج.ا.ایران را باید در چارچوب گفتمان انقلاب اسلامی مورد ملاحظه قرار داد، از این رو پیش از آنکه این تضاد در قالب رقابت‌های راهبردی طرفین قابل تبیین و تفسیر باشد، تلقی از اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم به مثابه «خودی» است که نقش مهمی در برساخته شدن اسرائیل به عنوان «دیگری» یا غیر در گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی امام خمینی (ره) داشته است. در راستای تبیین این فرضیه تلاش می‌شود از نظریه گفتمان لاکلاو و موفه و به ویژه مفهوم دیگری (Otherness) در این نظریه استفاده شود. از آنجایی که نظریه گفتمان لاکلاو و موفه فاقد ابزاری برای تحلیل متن می‌باشد، از روش تحلیل متن فرکلاف در دو گفتمان رقیب استفاده شده است. نتایجی که از این بررسی حاصل شد به این وجه است، از آنجایی که ظهور، تکامل و بسط گفتمان‌ها در سایه سنگین دیگری یا غیر صورت می‌گیرد و این دیگری، عملکردی دوسویه داشته و از یک سو مانع عینیت و تثبیت هویت شده و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است، اسرائیل به مثابه دیگری (غیر) نقش یک بیرون سازنده (Constitutive Outside) را در هویت‌بخشی به گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی امام خمینی (ره) در تقابل با دگر پهلویستی خود ایفا نموده است.

واژگان کلیدی

گفتمان، اسرائیل، ضدیت، خود و دیگری، سیاست خارجی ایران

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

Email: j.arabamery@gmail.com

Email: mjjavadi@ut.ac.ir

** دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۵

تاریخ ارسال: ۹۴/۱۲/۱۹

فصلنامه راهبرد / سال بیست و پنجم / شماره ۸۰ / پاییز ۱۳۹۵ / صص ۶۶-۳۵

من وقتی هستم که دیگری باشم، اعمال من اگر از آن دیگران باشد،
از آن من است. اصولاً برای بودن باید دیگری باشم تا از خود بیرون بیایم،
خویش را در دیگران بیایم، دیگری که اگر من نباشم، نیستند.
اکتاویو پاز

جستار گشایی

در دنیای امروز، دولت‌ها بنا به الزامات محیط داخلی شامل هویت، ارزش‌ها، فرهنگ سیاسی و سنت‌های تاریخی، موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک و همچنین تحت تأثیر ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای خاصی را به منظور تأمین آنچه از آن تحت نام منافع ملی یاد می‌شود، در رابطه با سایر بازیگران جامعه بین‌المللی، در پیش می‌گیرند.

باتشکیل نظام ملت-دولت، نوع روابط میان واحدهای سیاسی در طیفی از همکاری، رقابت و منازعه تعریف می‌شود. آنچه تاریخ روابط بین‌الملل به ما می‌آموزد این است که روابط میان واحدهای سیاسی به‌طور دائم پایدار نیستند و روابط میان دو واحد سیاسی در این طیف از روابط، همواره در نوسان است؛ بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های دولت‌ها در رابطه با یکدیگر همواره بدون تغییر باقی بماند.

آنچه در خصوص نوع روابط بین دو واحد سیاسی در چارچوب این استدلال سنتی روابط بین‌الملل نمی‌گنجد، دشمنی جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل است که در نوع خود کم‌نظیر است. ج.ا.ایران هیچ‌گاه اسرائیل را به‌عنوان یک دولت به رسمیت نشناخته است و پس از پیروزی انقلاب اسلامی شناسایی دو فاکتور^۱ رژیم سابق از اسرائیل را نیز پس‌گرفت و حتی از سوی رهبری انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) به‌عنوان غده سرطانی نامیده شد که باید از بین برود. این در حالی است که این تلقی از اسرائیل در سیاست خارجی ج.ا.ایران را نمی‌توان در خصوص واحد سیاسی دیگری سراغ گرفت؛ امری که در رابطه با سایر کشورها با وجود خصومت و درگیری مستقیم با عراق (صد/م‌حسین) و غیرمستقیم عربستان سعودی (کشتار حجاج ایرانی)، ترکیه (عضویت در ناتو)، پاکستان (دارای سلاح هسته‌ای)، نمی‌توان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گواه تاریخی برای آن یافت. این در حالی است که روابط ایران و اسرائیل شاهد درگیری حادی نیز بین دو طرف نبوده است.

این مقاله می‌کوشد در پاسخ به پرسش علل شکل‌گیری دشمنی جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل و با عنایت به نارسایی دیدگاه‌های اثبات‌گرای روابط بین‌الملل در پاسخ به این مورد خاص، با رویکرد گفتمانی به‌مثابه یک دیدگاه فرا اثبات‌گرا به چگونگی ساخته‌شدن این دشمنی در سیاست خارجی ج.ا.ایران بپردازد. از این‌رو، در این مقاله قصد داریم تا با استفاده از نظریه

گفتمان و به‌خصوص آرای لاکلائو و موفه و با تأکید بر مفهوم دیگری^۲ در این نظریه، ساخت سوژگی دشمنی و تضاد را که به‌نوعی هویت‌سازی از خود‌و‌دیگری است، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با غیریتی به نام اسرائیل مورد بررسی قرار دهیم. از این‌رو، فرضیه مقاله به این شکل صورت‌بندی می‌شود که تلقی از اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم به مثابه خودی، نقش مهمی در بر ساخته‌شدن اسرائیل به‌مثابه غیر یا دیگری در گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی امام‌خمینی (ره) داشته است. در این راستا، مطالعه حاضر از هفت بخش تشکیل شده است که پس از مقدمه، در بخش اول به پیشینه پژوهش و در بخش دوم، مبانی نظری بررسی می‌شود. سپس در بخش سوم، نقش اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم مورد مذاقه قرار گرفته و در بخش چهارم به دقایق گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی و ابعاد غیریت‌سازی از اسرائیل پرداخته خواهد شد. در بخش پنجم تحولات گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی و در بخش ششم ابعاد نگرش خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل بررسی شده است. بخش پایانی نیز به نتایج حاصل از این بررسی اختصاص می‌یابد.

پیشینه و ضرورت انجام پژوهش.

کتاب‌ها و مقالات چندی در خصوص فراز و فرود روابط و دشمنی ایران و اسرائیل نگاشته شده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

- کتاب *ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه* اثر *امیرمحمد حاجی‌یوسفی*. نویسنده در این کتاب از نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم و همچنین سازه‌نگاری برای تبیین این دشمنی استفاده کرده و معتقد است، تغییر در نظام بین‌الملل و فروپاشی شوروی در کنار ایدئولوژی، علت اصلی دشمنی بین ایران و اسرائیل بوده است. ولی نگاه وی به ایدئولوژی نگاهی علت و معلولی است و کمتر به مسئله چگونگی ساخته‌شدن این دشمنی می‌پردازد.

- کتاب *حسن تفاهم عمل‌گرایانه: روابط ایران و اسرائیل (۱۹۸۸-۱۹۴۸)* اثر *سهراب سبحانی*. نویسنده در این کتاب با رویکردی واقع‌گرا به زمینه‌های مشترک همکاری دو کشور به‌ویژه در عصر پهلوی که نقش مهمی در نزدیکی آنها دارد، می‌پردازد. وی با تأکید بر مؤلفه ماهیت رژیم حاکم بر تهران، حاکمیت سکولارها در ایران را در راستای منافع ملی هر دو دانسته و تنها به حاکمیت سنت‌گرایان در ایران و ضدیت آنها با اسرائیل اشاره می‌کند و تبیینی از چگونگی ساخته‌شدن این دشمنی ارائه نمی‌دهد.

- کتاب *مثلث ایرانی: داستان ناگفته نقش اسرائیل در مسئله ایران-کنترا* اثر *ساموئل سیگف*.

نویسنده در این کتاب ضمن بررسی تلاش‌های امریکا در دولت ریگان برای آزادسازی گروهان‌های آمریکایی و برقراری رابطه غیررسمی با ایران در اواسط دهه ۱۹۸۰، به نقش میانجی و تلاش‌های اسرائیل در ایجاد این رابطه از طریق تأمین بخشی از نیازهای ایران به سلاح و قطعات یدکی پرداخته است که همگی در راستای آموزه پیرامونی^۳ اسرائیل برای مهار دشمنان عرب خود قرار دارد. نویسنده در ادامه بدون ارائه تبیینی از چگونگی ساخته‌شدن دشمنی بین ایران و اسرائیل، به شکست تلاش‌های امریکا در برقراری ارتباط با ایران انقلابی و فاش شدن قضیه ایران - کنترا اشاره می‌کند.

- کتاب *رازهای آشکار: سیاست‌های هسته‌ای و خارجی اسرائیل اثر اسرائیل شاهاک*.

این کتاب ضمن بررسی سیاست خارجی و هسته‌ای اسرائیل در خاورمیانه، به سیاست اسرائیل در قبال ایران می‌پردازد و شکل‌گیری دشمنی بین این دو را ناشی از رقابت‌های راهبردی طرفین می‌داند. نویسنده، مسلح بودن اسرائیل به سلاح هسته‌ای و حمایت ایران از دولت سوریه و گروه‌هایی مانند حزب‌الله در لبنان و حماس و جهاد اسلامی در فلسطین را در شکل‌گیری این دشمنی مؤثر می‌داند.

- کتاب *اتحاد خائنه: ارتباطات مخفی اسرائیل، ایران و ایالات متحده اثر تریتا پارس*.

نویسنده در پاسخ به این پرسش که آیا مخالفت ایران با اسرائیل حاصل انقلاب ایران و گذشته ایدئولوژیک آن است یا اینکه یک منطق استراتژیک روابط منازعه‌آمیز بین دو طرف را تقویت می‌کند؟ از دو نظریه موازنه تهدید^۴ استیون والت و نظریه چرخه قدرت^۵ چارلز دوران برای تبیین رقابت‌های ایران و اسرائیل در فاصله زمانی ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۱ استفاده می‌کند. نویسنده برای عنصر ایدئولوژی در برساختن تهدید در روابط ایران و اسرائیل، نقش ثانویه قائل است و معتقد است که این دشمنی به خاطر رقابت راهبردی طرفین است.

- کتاب *ایران‌هراسی: منطق یک دغدغه اسرائیلی اثر هاگای رام*.

نویسنده ضمن تأکید بر نگرانی‌های راهبردی اسرائیل نسبت به ایران و با رویکردی انتقادی و روان‌شناختی نسبت به جامعه و سیاست در اسرائیل، نحوه برساخته‌شدن ایران‌هراسی در جامعه اسرائیل را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی معتقد است که این نگرانی در جامعه اسرائیل خود حاصل تضاد بین اسلام [واپس‌گرا]، (تلقی نویسنده کتاب ایران‌هراسی از اسلام است که مورد نظر نویسندگان این مقاله نیست) مذهب و استبداد شرقی از یک‌سو و یهود، سکولاریسم و دموکراسی

3. Periphery Doctrine

4. Balance of Threat

5. Power Cycle Theory

غربی از سوی دیگر است. این اثر به نوعی نقطه مقابل پژوهش حاضر است، با این تفاوت که علل تلقی از ایران را به عنوان خصم در جامعه و سیاست اسرائیل مورد بررسی قرار می‌دهد.

- مقاله *سازهانگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل* نوشته سیدداود آقایی و الهام رسولی.

نویسندگان در پاسخ به این پرسش که کدام نظریه روابط بین‌الملل بهتر می‌تواند تغییر سیاست خارجی ج.ا.ایران را در رابطه با اسرائیل تبیین کند؟ ضمن استفاده از چارچوب نظریه سازهانگاری معتقدند که شکل‌گیری منافع ج.ا.ایران و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن ریشه در نحوه شکل‌گیری و تکوین هویت آن دارد، ولی از چگونگی ساخته‌شدن دشمنی بین ایران و اسرائیل بحثی به میان نمی‌آورند و بیشتر به تحولات دشمنی بین ایران و اسرائیل اشاره دارند.

- مقاله *موضوع اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* نوشته حمیرا مشیرزاده و احسان مصباح. هدف نویسندگان در این مقاله نشان‌دادن تغییر دشمنی نسبت به اسرائیل در خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی ج.ا.ایران و به‌طور مشخص دو خرده‌گفتمان اصلاح‌طلبی (قانون-گفتگو) و اصول‌گرایی (عدالت- مبارزه) است. نویسندگان با انتخاب چارچوب نظری گفتمان به‌عنوان بخشی از نظریه سازهانگاری، قائل به وجود طیفی از دشمنی و نشان‌دادن این پویا از خرده‌گفتمان اصلاح‌طلبی به خرده‌گفتمان اصول‌گرایی هستند.

برخلاف بیشتر آثاری که برای تبیین منازعات و دشمنی ایران و اسرائیل، به عامل رقابت‌های راهبردی دو طرف در سطح منطقه‌ای و از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل به موضوع می‌پردازند- که در بالا به آن اشاره شد- نوشتار حاضر با تأکید بر نظریه گفتمان به‌عنوان یک نظریه سیاسی، موضوع را از منظری داخلی و در قالب تضادهای آنتاگونیستی گفتمان‌های سیاست خارجی ایران، به‌ویژه دو گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم و گفتمان سیاست خارجی اسلام‌سیاسی امام خمینی (ره) مورد بررسی قرار می‌دهد. این نوع نگاه به سیاست خارجی بر اساس نظریه گفتمان و به‌ویژه قرائت لاکلاو و موفه، به نقش تأثیرگذار ساختارهای داخلی بر شکل‌گیری سیاست خارجی تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، برخلاف آثاری که در بالا مورد بررسی قرار گرفت که عموماً تضاد ایران و اسرائیل را به رقابت‌های راهبردی این دو واحد سیاسی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی فرو می‌کاهند، این مقاله به موضوع دشمنی‌نگاهی پیشینی و از منظری درونی و در قالب رقابت‌های درون گفتمان‌های سیاست خارجی ایران داشته و از این حیث در نوع خود مطالعه بدیعی است.

۱. گفتمان از منظر ارنستو لاکلائو و سنتال موفه

یکی از نظریه‌هایی که به‌طور جدی به مسئله ساخت سوژگی دشمنی و تضاد پرداخته و به‌نوعی هویت‌سازی از خود و دیگری^۶ است، رویکرد گفتمانی ارنستو لاکلائو و سنتال موفه است. لاکلائو و موفه معتقدند که آموزه گفتمان آن‌گونه که در بعضی از رویکردهای معاصر در عرصه تحلیل سیاسی بسط داده شده است، ریشه در چیزی دارد که می‌توان آن را چرخش استعلایی در فلسفه مدرن نامید؛ یعنی در شکلی از تحلیل که صرفاً نه به امور واقع، بلکه به شرایط امکان^۷ آنها نیز می‌پردازد.

در این نگرش، هویت‌های اجتماعی و سیاسی محصول گفتمان‌ها فرض شده و به این وسیله، در تقاطع بین مرزهای اندیشه/ واقعیت و آرمان‌گرایی/ واقع‌گرایی مسیری گشوده می‌شود.

در این دیدگاه، امور اجتماعی و سیاسی و به‌طور کلی جهان واقعیت، تنها درون ساخت‌های گفتمانی قابل فهم هستند و گفتمان‌ها به فهم ما از جهان شکل می‌دهند. بر این اساس، فعالیت‌ها و پدیده‌ها زمانی قابل فهم می‌شوند که در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر در قالب گفتمانی خاص قرار بگیرند. هیچ چیز به خودی خود دارای هویت نیست، بلکه هویتش را از گفتمانی که درون آن قرار گرفته کسب می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۳ (الف): ۲۱-۲۰). در همین رابطه، لاکلائو و موفه به بسط مفاهیم نظریه خود که به‌نوعی با مسئله رابطه دیالکتیکی خود و دیگری که مورد نظر این پژوهش است، پرداخته‌اند که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۱-۱. مفاهیم اساسی گفتمان لاکلائو و موفه

لاکلائو و موفه برای تبیین نظریه خود، مفاهیم متعددی را به کار گرفته‌اند که فهم نظریه آنها و کاربست آن، نیازمند شناخت این مفاهیم است. ویژگی این مفاهیم آن است که به‌صورت زنجیروار با یکدیگر مرتبط هستند؛ به‌طوری‌که فهم هر مفهوم ما را به شناخت سایر مفاهیم رهنمون می‌کند. در این بخش تلاش می‌شود تا مفاهیم اصلی گفتمان در آرای لاکلائو و موفه که به‌نوعی در بر ساخته‌شدن اسرائیل به‌مثابه غیر (دیگری) در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مؤثرند، بررسی شود.

6. Self & Other

7. The Condition of Possibility

۱-۱-۱. گفتمان و مفصل‌بندی^۸

لاکلاو و موفه در نظریه گفتمان خود بر ویژگی رابطه‌ای^۹ هویت تأکید می‌کنند. معنای اجتماعی کلمات، کلام، اعمال و نهادها، همه در رابطه با زمینه‌ای کلی فهم می‌شوند که هر کدام از آنها جزئی از آن را شکل می‌دهند. هر معنایی در رابطه با مجموعه اعمالی که انجام می‌گیرد و نیز، هر عملی در رابطه با یک گفتمان خاص قابل فهم است. بنابراین، ما فقط در صورتی قادر به فهم، تبیین و ارزیابی غیریتی به نام اسرائیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌مثابه یک امر یا جریان هستیم که توان توصیف عمل و گفتمانی که عمل در درون آن رخ داده است را داشته باشیم.

نظریه رابطه‌ای گفتمان لاکلاو و موفه، گفتمان‌ها را بازتاب ساده دیگر جریان‌ها و تحولاتی که در بخش‌های خاصی از جامعه نظیر اقتصاد رخ می‌دهند، تلقی نمی‌کند. گفتمان‌ها بیشتر به یکپارچه‌کردن عناصر و اعمال بخش‌های مختلف جامعه می‌پردازند. این تلقی ما را متوجه فرایند یا جریان‌هایی می‌کند که توسط گفتمان‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند.

لاکلاو و موفه، به‌منظور توضیح این مطلب، مفهوم مفصل‌بندی را وضع می‌کنند. این اصطلاح در نزد این دو به معنای کنشی است که رابطه‌ای را میان عناصر گوناگون ایجاد می‌کند؛ به‌گونه‌ای که هویت آنها در اثر این کنش تغییر می‌کند. به‌عبارت‌دیگر هویت یک گفتمان از طریق رابطه‌ای که میان عناصر گوناگون به‌وجود می‌آید شکل می‌گیرد. در این فرایند، عناصر، هویت فردی خود را فرو می‌گذارند تا به مثابه کلیتی از یک ساختار به حساب آیند. بنابراین در نزد این دو، هویت یک گفتمان، هویتی رابطه‌ای و پیوندی است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۸۱).

۱-۱-۲. زنجیره هم‌ارزی و زنجیره تفاوت

یکی دیگر از مفاهیمی که در گفتمان لاکلاو و موفه با مسئله رابطه خود و دیگری پیوند می‌یابد، زنجیره هم‌ارزی^{۱۰} و زنجیره تفاوت^{۱۱} است. منظور از زنجیره هم‌ارزی این است که در فرایند مفصل‌بندی یک گفتمان، دال‌های اصلی با یکدیگر در زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوایند؛ یعنی به‌خودی‌خود بی‌معنایند، تا اینکه از طریق زنجیره هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آنها را معنادار می‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی قرار می‌گیرند که تهدیدکننده آنها می‌باشند. گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌ها

8. Articulation

9. Relational

10. Chain of Equivalence

11. Chain of Difference

را می‌پوشانند و به آنها نظم و انسجام می‌دهند. در زنجیره هم‌ارزی، عناصر، خصلت‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست‌داده و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل می‌شوند. زنجیره هم‌ارزی نمی‌تواند به حذف کامل تفاوت‌ها بینجامد؛ زیرا همواره امکان بروز و ظهور تفاوت و تکثر و خروج عناصر از زنجیره هم‌ارزی وجود دارد. در مقابل زنجیره تفاوت به خصلت متکثر بودن جامعه اشاره دارد و این امر مقدمه‌ای بر ظهور مفهوم خصومت و دیگری است. زنجیره تفاوت به تمایزات و مرزهای میان نیروهای موجود تأکید می‌کند و زنجیره هم‌ارزی می‌کوشد از راه مفصل‌بندی بخشی از نیروها، تمایزات آنها را کاهش داده و آنها را از طریق جذب عناصر شناور و تبدیل آنها به وقته، در مقابل «دیگری» منسجم کند. بنابراین زنجیره هم‌ارزی شرط وجود هر صورت‌بندی گفتمانی است (Laclau & Mouffe, 1985: 127-134).

۱-۳. ضدیت و بیگانه‌سازی

ضدیت^{۱۲} و بیگانه‌سازی^{۱۳} از مفاهیم کلیدی رویکرد گفتمانی لاکلاو و موفه است که به‌طور مستقیم با بحث این مقاله مرتبط شده و نقش مهمی در تثبیت گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با «دیگری» به نام اسرائیل دارد. ضدیت و بیگانه‌سازی به رابطه وجودی یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که در هویت بخشی به آن پدیده نقشی اساسی بازی می‌کند.

بر اساس این نظریه، کسب یک هویت کامل و مثبت توسط کارگزاران و گروه‌های اجتماعی امری غیرممکن است، در واقع، این حضور «دیگری» است که در شکل‌دادن به هویت نقش محوری دارد. به عبارت دیگر، اشیا دارای ذات و هویت ثابتی نیستند و تنها در رابطه با دیگری و ضدیتی که با آن برقرار می‌کنند می‌توانند هویت یابند.

در همین زمینه، لاکلاو از مفهوم «بیرون‌سازنده»^{۱۴} برای توصیف ویژگی‌های ضدیت استفاده می‌کند. وی معتقد است که ضدیت دارای عملکرد دوسویه‌ای است. از یک سو مانع شکل‌گیری عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست و از سوی دیگر سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. به بیان دیگر، ضدیت و آنتاگونیسم هر چند مانع ایجاد کامل هویت می‌شود و آن را امکانی و تصادفی می‌سازد، اما از سوی دیگر، نیروی متخاصم، بخشی از شرایط وجودی هویت است. به این صورت که هر گفتمانی در سایه دیگری یا غیر شکل‌گرفته، تحت‌تأثیر آن متحول شده و احتمالاً از بین می‌رود. بنابراین منازعه‌های گفتمانی همواره وجود داشته و گفتمان‌ها

12. Antagonism

13. Otherness

14. Constitutive Outside

درون این منازعه‌ها به تکامل رسیده و در صورت ناتوانی در رقابت با گفتمان‌های دیگر جای خود را به گفتمان‌های رقیب می‌دهند (حقیقت و حسینی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۰-۱۱۷).

هوارث معتقد است ایجاد و تجربه ضدیت‌های اجتماعی از سه جهت برای نظریه گفتمان اهمیت دارد: نخست، خلق یک نسبت متضاد و خصمانه که با تولید یک «بیگانه» یا «غیر» برای تأسیس مرزها و حدود سیاسی حیاتی است. دوم، ایجاد روابط تضادآمیز و تأسیس مرزهای سیاسی، محور تثبیت ناتمام هویت در صورت‌بندی‌های گفتمانی و عاملان و کارگزاران اجتماعی است. سوم، تجربه ضدیت طلبی‌های بر پیدایش هویت است. ضدیت‌ها در نظریه گفتمان به این دلیل رخ می‌نمایند که اکتساب یک هویت کامل و اثباتی برای کارگزاران و گروه‌های اجتماعی ناممکن است. حضور «بیگانه» در یک رابطه خصمانه است که مانع تحصیل یا تحقق هویت توسط «خود» یا دوست می‌گردد (هوارث، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

۱-۴. هویت

در نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، هویت؛ ثابت، دائمی و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه هویت‌ها را گفتمان‌ها ایجاد می‌کنند و شکل‌گیری گفتمان‌ها مقدم بر شکل‌گیری هویت‌هاست (Smith, 1998: 56). هویت‌ها موقعیت‌هایی هستند که درون گفتمان‌ها به فرد یا گروه اعطا می‌شوند. هویت گفتمانی از طریق زنجیره هم‌ارزی که در آن نشانه‌های مختلف در تقابل با زنجیره‌های دیگر با یکدیگر مرتبط شده‌اند، ایجاد می‌شوند. هویت‌ها همچون نشانه‌های زبانی در تمایز با غیر شکل می‌گیرند و لذا ارتباطی و نسبی بوده و هرگز کاملاً تثبیت نمی‌شوند. بنابراین، معنای یک نشانه در درون یک گفتمان هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شود و همواره امکان رسوخ معنا یا گفتمانی دیگر وجود دارد. از این‌رو، هویت گفتمانی متزلزل و ناپایدار بوده و دلیل این تزلزل، منازعه بی‌پایان گفتمانی و وجود خصومت است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۷۸).

۱-۵. استیلا (هژمونی)

هژمونی^{۱۵} یکی دیگر از مفاهیم اساسی در نظریه گفتمان لاکلائو و موفه است که از حیث شکل‌گیری یک گفتمان در تخالف با «دیگری» اهمیت می‌یابد. لاکلائو و موفه این مفهوم را از آنتونیو گرامشی، مارکسیست ایتالیایی وام گرفته‌اند. گرامشی، هژمونی را به‌عنوان یک فرایند سیاسی که عناصر مختلف را به‌طور موقت مفصل‌بندی کرده و به هویت‌ها شکل می‌دهد، تلقی می‌کند. وی این مفهوم را در رابطه با تولید معنا برای تثبیت قدرت به‌کار می‌برد. هژمونی در

این معنا سلطه مبتنی بر رضایت به جای استفاده از زور است. بنابراین، هژمونی نوعی منطق سیاسی است که به ایجاد اجماع و عقل سلیم^{۱۶} جدید منجر می‌شود (Howarth, 2000: 15). در همین راستا، لاکلائو تلاش پروژه‌های سیاسی برای تثبیت گفتمان‌های محدود و معین را اعمال هژمونیک می‌نامد که دارای دو شرط است: ۱. وجود خصومت و نیروهای متخاصم. ۲. بی‌ثباتی مرزهایی که این نیروها را متمایز می‌کند. هدف اعمال هژمونیک نیز ایجاد یا تثبیت نظام معنایی یا صورت‌بندی هژمونیک است (حقیقت و حسینی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۰). این صورت‌بندی نیز عمدتاً در اطراف یک دال مرکزی سازمان یافته‌اند؛ مانند حمایت از مظلوم در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. بنابراین، تمام پروژه‌های هژمونیک و ساختارهای اجتماعی همواره در معرض تهدید از سوی سوژه‌ها و گفتمان‌های غیر قرار دارند و گروهی از توانایی هژمونیک شدن برخوردار است که بتواند از طریق یک پروژه سیاسی، قدرت و خواسته خود را بر دیگران تحمیل کند و از راه دو اصل اساسی مقبولیت و در دسترس بودن دال‌های شناور، یک گفتمان یا جامعه را مفصل‌بندی کند. بنابراین، شکل‌گیری یا انحلال یک گفتمان از طریق هژمونی امکان‌پذیر است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۸۳).

۱-۶. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

بیگانه‌سازی در ذات خود با مفاهیم برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی همراه است. این دو مفهوم به اشکال مختلف در عرصه منازعات گفتمانی ظاهر می‌شوند. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکاری است که به واسطه آن گفتمان‌ها سعی می‌کنند نقاط قوت خود را برجسته سازند و نقاط ضعف خود را به حاشیه رانده و پنهان کنند و برعکس، نقاط قوت «دیگری» یا دشمن را به حاشیه برانند و نقاط ضعف آن را برجسته سازند. بنابراین، برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکاری برای حفظ و استمرار قدرت است که گفتمان‌ها از آن برای تقویت خود و تضعیف دیگری و به عبارت دیگر تداوم هژمونی خود بهره می‌گیرند.

۱-۷. قدرت

قدرت را می‌توان اساسی‌ترین مفهوم در نظریه گفتمان دانست؛ چراکه شکل‌گیری هر گفتمان تنها از راه اعمال قدرت میسر است. قدرت از نظر لاکلائو و موفه، عبارت است از «قدرت تعریف کردن و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند» (کیت نش، ۱۳۸۹: ۴۹).

گفتمان‌ها به وسیله قدرت، دیگری را طرد و خود را تثبیت می‌کنند. آنها می‌کوشند به وسیله اعمال قدرت، بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجایی که پیروزی هیچ‌کدام از پیش تعیین شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقا یا نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود.

مفهوم قدرت در رویکرد لاکلاو و موفه پیوند نزدیکی با مفهوم سیاست و عینیت نزد آنها دارد. برداشت آنها از قدرت شبیه برداشت فوکو است، قدرت چیزی به شمار نمی‌آید که افراد در اختیار داشته باشند و در برابر دیگران به کار گیرند، بلکه مولد امر اجتماعی تلقی می‌شود. در واقع، این قدرت است که هویت، دانش و نحوه ارتباط ما با یکدیگر را در قالب گروه یا فرد خلق می‌کند. قدرت چیزی نیست که بتوان آن را محو کرد. ما به زندگی در نظم اجتماعی همواره احتیاج داریم و نظم اجتماعی همواره در قدرت ساخته می‌شود. بنابراین، در منازعات سیاسی، گفتمانی پیروز است که به ابزارهای قدرت بیشتر دسترسی داشته باشد. فرکلاف برای توضیح این مطلب، از مفهوم «قدرت پشت گفتمان» استفاده کرده است (Fairclough, 2001: 46-53).

توان گفتمان‌ها در تثبیت معنا و هژمونیک‌شدن، بسته به میزان قدرتی است که در پس آنها وجود داشته و از آنها حمایت می‌کند. قدرت پشت یک گفتمان به وسیله برجسته‌سازی، نشانه‌ها را به گونه‌ای خاص معنا می‌کند و با تولید اجماع، آنها را در افکار عمومی هژمونیک می‌سازد. به این ترتیب معنایی خاص از نشانه‌ها یا دال‌های شناور آن گفتمان را در اذهان سوژه‌ها به طور موقت تثبیت می‌نماید. از سوی دیگر، به کمک حاشیه‌رانی می‌کوشد معنای ارائه‌شده توسط گفتمان رقیب را به حاشیه براند و دال مرکزی آن را ساختارشکنی کند.

۱-۱-۸. رقابت

گفتمان‌ها همواره دیگری را به حاشیه رانده و خود را برجسته می‌کنند، اما حاشیه‌رانی «دیگری» هر چقدر شدید باشد نیز، نمی‌تواند رقیب را به طور کامل از صحنه چالش و رقابت حذف کند؛ بنابراین، همیشه امکان بازسازی و «بازگشت سرکوب‌شدگان»^{۱۷} وجود دارد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که بیگانه‌سازی طیفی از مفاهیم، از رقابت تا دشمنی و سرکوب خشونت‌بار را در برمی‌گیرد؛ پس رابطه خود و دیگری همیشه خصمانه نیست. با توجه به اینکه حذف دیگری به طور کامل ممکن نیست، در یک حالت کلی می‌توان گفت که هرچه ظرفیت گفتمان‌ها برای تبدیل خصومت به رقابت بیشتر باشد، موقعیت آنها بیشتر تثبیت خواهد شد. به بیان دیگر، «دیگری» می‌تواند در صحنه حضور داشته باشد و علاوه بر رونق فضای رقابت، به عنوان یک بیرون‌سازنده در ایجاد و شکل‌دهی به هویت، ایفای نقش کند.

۲. اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم

در راستای تعقیب سیاست غرب‌گرایانه پهلوی دوم از راه ایجاد یک گفتمان شباهت، سیاست خارجی ایران در بعد منطقه‌ای به منظور طرد دگر رادیکال منطقه‌ای خود؛ یعنی کشورهای تندرو عرب و همچنین کسب حمایت و پشتیبانی دولت‌های غربی، سیاست نزدیکی با مهم‌ترین

متحد غرب در منطقه خاورمیانه یعنی اسرائیل را در پیش گرفت که این امر به ایجاد یک رابطه پنهان طی سه دهه تا پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد. نگاه به اسرائیل در گفتمان حاکم بر این دوره در ایران عمدتاً با دال امنیت درآمیخته است. اگر ائتلاف با امریکا در بعد جهانی برای مقابله با شوروی به مثابه ابژه ناامنی در این گفتمان مورد نظر بود (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۶)، در بُعد منطقه‌ای، ائتلاف با اسرائیل نزد سوژه‌های گفتمان پهلوی به مثابه یک ابژه امنیت‌ساز برای مقابله با دولت‌های تندرو عرب به مثابه ابژه امنیت‌سوز پیگیری می‌شد.

این نوع نگرش در بین نخبگان سیاسی دوران پهلوی و تحولاتی که پس از آن به وجود آمد، زمینه‌ساز شناسایی اسرائیل از سوی ایران و گسترش روابط بین دو کشور در سه دهه منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی شد.

۱-۲. نگاه به اسرائیل به عنوان یک قوم مظلوم

نخبگان سیاسی و در رأس آنها شخص شاه، نسبت به تشکیل اسرائیل در خاورمیانه به عنوان کشوری پیشرو به لحاظ مظاهر تمدن غربی که در مقایسه با محیط اطراف خود و به‌ویژه کشورهای عربی پیشرفته محسوب می‌شد، به دیده مثبت می‌نگریستند. هرچند در سال‌های اولیه تشکیل اسرائیل و به‌خصوص سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳، مسئله شناسایی اسرائیل و تعارض اعراب و اسرائیل از سوی تصمیم‌گیران ایرانی از منظر کلایدسکوپ^{۱۸} ارزش‌های فرهنگی ایرانی-اسلامی و خصیصه‌های ملی نگریسته می‌شد. ولی طرفداران رابطه با اسرائیل که طیف گسترده‌ای از جمله شاه، نظامیان، تکنوکرات‌های وزارت امور خارجه و زمینداران و اعیانی که در مرکز قدرت سیاسی قرار داشتند را در برمی‌گرفت، به ارزش‌های فرهنگی پیش از اسلام و میراث ملی که در تخالف با تاریخ اسلامی ایران و عقاید شیعه قرار داشت، تأکید می‌کردند (Sobhani, 1989: 8).

نگرش حاکم بر سیاست‌گذاران این دوره نسبت به اسرائیل به‌خوبی در متن زیر بازنمایی شده است: «ما هرگز به تبعیضات نژادی یا مذهبی یا تفاوت بین رنگ پوست افراد اعتقاد نداشته‌ایم و برعکس همواره به مدارا و مماشات نسبت به نژادها و مذاهب مختلف مشهور بوده و کشور خود را ملجأ ستمدیدگانی که ملیت دیگری داشته‌اند، قرار داده‌ایم؛ چنانکه کوروش کبیر به پیروی از همین سنت پس از فتح بابل در سال ۵۹۷ قبل از میلاد مسیح، یهودیانی را که بخت/نصر از اورشلیم به اسارت آورده بود، آزادی داد که با اشیای مقدس خود به فلسطین بازگردند و معابد خود را دوباره برپا کنند. این اسیران آزاد شده چنانکه در کتاب مقدس تورات

مسطور است با عطایایی که از خزانه کوروش دریافت داشتند، معابد ویران خویش را از نو بنا نهادند» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۳۳).

به‌علاوه، مقامات و دولتمردان اسرائیل در راستای تثبیت گفتمان شباهت با ایران گاهی به مقایسه تاریخ باستان با زمان حال از راه مقایسه کوروش با محمدرضا شاه می‌پرداختند و از این راه درصدد بهره‌برداری از احساسات ملی‌گرایانه وی به نفع خود بر می‌آمدند. برای نمونه /سحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل در سال ۱۳۵۷ در یک سخنرانی در جمع یهودیان ایرانی‌الاصل در خانه کوروش (مرکز فرهنگی ایرانیان در تل‌آویو) پس از تشریح نقش ایران باستان در اشاعه تمدن و فرهنگ، به سهم والای کوروش کبیر، شاهنشاه هخامنشی در بازگرداندن یهودیان به فلسطین اشاره کرده و گفت که به عقیده وی: «لقب بنیان‌گذار اصلی صهیونیسم به‌غلط به هرتزل اطلاق می‌گردد، در حقیقت برانزده کوروش کبیر است که برای نخستین‌بار اجتماع یهودیان را در سرزمین مقدس ممکن ساخت و از این رهگذر تمامی یهودیان جهان را رهین منت خود ساخت».

وی در ادامه سخنان خود، شاه را میراث‌دار کوروش خواند و اظهار داشت: «آن‌چنان شیفته تمدن و فرهنگ گرانقدر ایران هستم که آرزو می‌کنم ایرانی زاده شده بودم تا بتوانم به ایرانی‌بودن خود مباهات کنم» (ولایتی، ۱۳۸۰: ۱۴۹-۱۴۸).

چنین تبلیغاتی از سوی دولت اسرائیل در توصیف کوروش هخامنشی و معرفی وی به‌عنوان نخستین صهیونیست و مقایسه او با محمدرضاشاه در شخص شاه بی‌تأثیر نبوده است و وی نیز که قصد داشت پایش را جای پای کوروش بگذارد و راه وی را ادامه دهد و خود را وارث تاج‌وتخت وی و دارای فره ایزدی می‌دانست، سعی می‌کرده است آن‌چنان‌که صهیونیست‌ها ادعا می‌کردند همچون کوروش رفتار کند و منجی قوم یهود باشد (ولایتی، ۱۳۸۰: ۱۴۷).

شاه و طرفداران او بر آن بودند که تشکیل دولت یهود در فلسطین حق یهودیان آواره و گریزان از مظالم دیگر اقوام است. در نظر اینان، رفتار مهربانانه کوروش با یهودیان در دوران باستان تبدیل به چنان اسطوره مقدسی شده بود که گویی خود را موظف به تکرار تاریخ و احیای عدالت در حق قوم یهود در دوران معاصر می‌دانستند. این مسئله را به‌خوبی می‌توان در پاسخ شاه به نامه دیوید بن‌گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل در سال ۱۹۵۸ که در آن سیاست کوروش نسبت به هخامنشیان را یادآور شده بود، مشاهده کرد: «خاطره سیاست کوروش درخصوص مردم شما برای من بسیار ارزشمند است و من کوشش خواهم کرد تا در مسیر این سنت باستانی گام بردارم» (Sobhani, 1989: 35).

۲-۲. اسرائیل به مثابه یک ابژه امنیت‌ساز

دوستی با اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی پهلوی دوم بر پایه یک احساس ناامنی از سوی سوژه‌های گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و به‌ویژه شخص شاه در رابطه با دگرهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن تعریف می‌شد. رابطه با اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی این دوره به منظور کسب حمایت غرب و به‌ویژه امریکا از طریق ایجاد یک گفتمان شباهت با غرب از یک سو و تلاش برای حاشیه‌رانی دگرهای داخلی و خارجی ایران پهلوی به‌خصوص اتحاد شوروی و دولت‌های رادیکال عرب که امنیت آن را تهدید می‌کردند از طرف دیگر، پیگیری می‌شد. از این جهت، ایجاد رابطه بین دو کشور امتیازاتی را برای حکومت ایران در ابعاد مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در برمی‌گرفت.

۲-۲-۱. بعد داخلی

یکی از عوامل نزدیکی ایران به اسرائیل، بهره‌گیری از فناوری و تخصص بالای متخصصان این کشور در امور مختلف، به‌ویژه همکاری‌های نظامی و امنیتی بود. محمدرضا شاه در محاسبات خود، از برقراری و گسترش روابط با اسرائیل، ملاحظات گوناگونی داشت. توانایی یک ارتش نوپا در جنگ با واحدهای عربی و تحمیل شکست‌های پیاپی به اعراب باعث شده بود توجه شاه به سازمان نظامی اسرائیل و فناوری برتر نظامی آن جلب شود. این مسئله هنگامی که شاه تخصیص منابع هرچه بیشتر به توسعه نظامی ایران را آغاز کرد، نمود بیشتری یافت و اسرائیل را به یکی از منابع مهم فناوری برتر تسلیحاتی ایران تبدیل کرد (فولر، ۱۳۷۷: ۱۴۲)؛ به طوری که در سال‌های پایانی حکومت شاه، ایران بزرگ‌ترین مشتری تسلیحات اسرائیل بود و میزان قراردادهای اجرا شده تسلیحاتی ایران پیش از انقلاب اسلامی در رابطه با اسرائیل به حدود دو میلیارد دلار بالغ می‌شد (محمدی، ۱۳۷۷: ۱۲۸).

همچنین به لحاظ مسائل امنیتی، اسرائیل نقش ویژه‌ای را در تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ایفا کرد. پس از کشف و انهدام شبکه افسران حزب توده در ارتشدر ۲۱ مرداد ۱۳۳۳، ضرورت ایجاد یک سازمان اطلاعاتی قوی برای مقابله با توطئه‌های داخلی و بین‌المللی از سوی رژیم پهلوی احساس شد. در راستای این نیاز قانون تشکیل ساواک در اسفندماه ۱۳۳۵ مورد تصویب مجلس شورا و سنا و همچنین محمدرضا شاه قرار گرفت و تیمور بختیار به ریاست آن منصوب شد (قانون، ۱۳۸۱: ۲۷۱).

در ابتدای تأسیس ساواک، سازمان سیا و مستشاران آمریکایی وظیفه سازمان‌دهی و آموزش کارکنان آن را برعهده داشتند، اما از آنجایی که عمده‌ترین فعالیت و تمرکز سیا بر رقابت با

سازمان اطلاعاتی شوروی^{۱۹} و خطر کمونیسم داخلی نهاده شده بود و از طرفی آموزش مورد دلخواه دولت ایران را ارائه نمی‌داد و اینکه آنچه شاه نیاز داشت تأسیس تشکیلاتی برای جمع‌آوری اطلاعات و عملیات جاسوسی منطقه‌ای بود تا بتواند وی را در مقابله با دشمنان منطقه‌ای، به‌ویژه عراق و مصر ناصری یاری دهد. در این شرایط، سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) به دلیل تجاری که در مقابل دشمنان عرب خود کسب کرده بود، گزینه مطلوبی به شمار می‌آمد و به‌منظور آموزش نیروهای ساواک، جایگزین سیا در ایران شد. مهم‌ترین عرصه همکاری ساواک و موساد، آموزش نیروهای ساواک توسط موساد بود. در ابتدا، کار آموزش نیروهای ساواک را مأموران جاسوسی و ضدجاسوسی موساد به عهده داشتند و هم‌زمان تعداد زیادی از مأموران ساواک نیز برای آموزش ارتباطات، جاسوسی و ضدجاسوسی و انجام عملیات برق‌آسا به اسرائیل فرستاده شدند (Sobhani, 1989: 27-28).

۲-۲-۲. بعد منطقه‌ای

در سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰، شاه توجه خود را عمیقاً به جنبش ملی‌گرا، تندرو و رشدیابنده عرب معطوف کرده بود که اغلب رژیم‌های میانه‌رو در خاورمیانه را تهدید می‌کرد. به مصداق این ضرب‌المثل قدیمی که «دشمن دشمن من، دوست من است»، شاه به این نتیجه رسیده بود که اسرائیل پاره‌سنگ سودمندی در مقابل نیروی تندرو عرب است (فولر، ۱۳۷۷: ۱۴۲). از این‌رو، همکاری‌های ایران و اسرائیل در بعد نظامی و امنیتی، بیشتر به‌منظور مقابله با تهدیدات مشترکی که از سوی رادیکالیسم عرب و دولت‌هایی چون عراق و مصر جمال‌الناصر، ایران و اسرائیل را تهدید می‌کرد، قابل ارزیابی است.

سوژه‌های اصلی گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و به‌ویژه شخص شاه احساس می‌کردند که از طریق رابطه با اسرائیل برای مقابله با رادیکالیسم عرب مانع سقوط اقتدار منطقه‌ای ایران خواهند شد و حتی در بلندمدت، هژمونی ایران را در خاورمیانه تثبیت خواهند کرد. در این میان، درگیری تاریخی ایران و اعراب که در حمله اعراب به ایران و اسلامی شدن ایران ریشه دارد از یک‌سو و دوستی تاریخی بین یهودیان و ایرانیان که به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد، از سوی دیگر زمینه عاطفی لازم را برای دوستی ایران و اسرائیل به‌منظور مقابله با تهدید اعراب فراهم می‌کرد (Parsi, 2007: 42-44).

۲-۲-۳. بعد بین‌المللی

نخستین سفر محمدرضا شاه به آمریکا و مشاهده نفوذ یهودیان آمریکا بر اقتصاد و سیاست این کشور یکی از دلایل شناسایی اسرائیل از سوی ایران بود. به‌طور کلی اقلیت‌های یهودی در

کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده نقش مؤثری در تصمیم‌گیری حکومت‌هایشان دارند. از این جهت، ایجاد روابط نزدیک‌تر با دولت یهود با هدف استفاده از لابی اسرائیل در امریکا و سایر کشورهای غربی می‌توانست منافع زیادی برای ایران داشته باشد. همچنان که مخالفت با دولت یهود و در نتیجه مخالفت لابی اسرائیل در امریکا متقابلاً می‌توانست تلاش‌های ایران را برای جلب کمک‌های غرب ناکام بگذارد.

این باور به نفوذ یهود در امریکا از سوی شاه به قدری قوی بود که وی رابطه خوب و نزدیک با اسرائیل را لازمه داشتن روابط مناسب و اعمال نفوذ در آمریکا می‌دانست. اسرائیلی‌ها نیز از این ابزار در روابط خود با ایران به خوبی بهره‌برداری می‌کردند. در این زمینه ساموئل سیگف می‌نویسد: «با توجه به این واقعیت که اسرائیل در امریکا موقعیت محکمی دارد و یهودیان امریکا وزنه سیاسی زیادی دارند، ایران نمی‌تواند وجود این عامل اسرائیل را در خاورمیانه نادیده بگیرد. نفوذ اسرائیل در امریکا از دو لحاظ برای ایران اهمیت دارد. یکی اینکه دولت کارتر را متقاعد سازد که باید رژیم‌های طرفدار غرب در خاورمیانه تقویت شود و دیگری کمک به یهودیان ایران برای نفوذ بر یهودیان امریکا که باعث بهبود وجهه ایران بین روشنفکران امریکا و افکار عمومی جهان گردد...» (ولایتی، ۱۳۸۰: ۷۷).

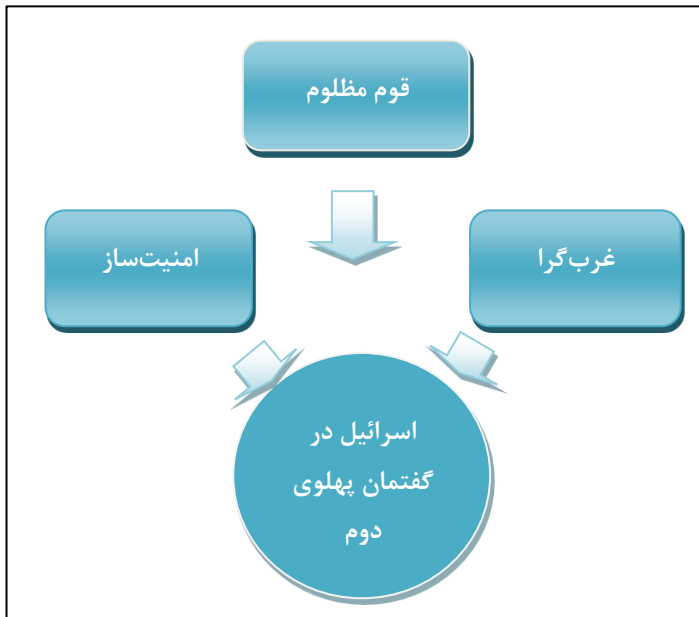
شاه با استفاده از لابی قدرتمند اسرائیل در امریکا توانسته بود نظر مقامات آمریکایی را در خصوص فروش اسلحه به ایران جلب کند؛ به طوری که در زمینه حمایت از خواسته‌های ایران در محافل سیاسی امریکا مقامات ایرانی در تماس دائم و مستقیم با مقامات اسرائیل بودند. این تماس‌ها به گونه‌ای بود که اسرائیلی‌ها جزئی‌ترین امور را نیز به مقامات ایرانی در ارتباطشان با آمریکایی‌ها برای کسب موافقتشان گوشزد می‌کردند، به طوری که /سدا/الله علم در خاطرات خود می‌نویسد: «با نماینده اسرائیل ملاقات کردم ... قرار است به زودی هیئتی را از کنگره امریکا که از کشورهای دریافت‌کننده سلاح آمریکایی دیدار می‌کنند، بپذیریم. سفیر، مشخصات تک‌تک اعضای هیئت را در اختیار من گذاشت و به من اطمینان داد که همگی از حامیان سرسخت اسرائیل هستند. پیشنهاد کرد که برنامه توجیهی کاملی برای آنها آماده کنیم، چون آنها به قدری الاغ هستند که ممکن است در غیر این صورت رأی به تحریم کامل فروش اسلحه به ایران بدهند» (علم، ۱۳۷۱ (جلد دوم): ۷۵۱).

حمایت لابی اسرائیل از سیاست‌های ایران در دوره پهلوی دوم، تنها مسائل مربوط به خرید تسلیحات از ایالات متحده را شامل نمی‌شد، بلکه در مواقعی نیز ضرورت ایجاد یک چهره مثبت در بین افکار عمومی امریکا از طریق تبلیغ اقدامات حکومت ایران، به خصوص در قبال اسرائیل و قوم یهود در رسانه‌های امریکا، مورد توجه شاه و مقامات ایرانی قرار می‌گرفت.

برای نمونه عباس صیقل نماینده ایران در اسرائیل، در گزارشی ضمن اشاره به یهودیان عراقی که از راه ایران به اسرائیل رفته‌اند و اینکه آنها از مساعدت‌ها و کمک‌های ایران نسبت به یهودیان در بین مردم سخن می‌گویند و افکار عمومی را متوجه ایران کرده‌اند می‌نویسد: «... به طوری که استحضار دارند قسمت اعظم مطبوعات امریکا در دست یهودیان است، چنانچه دولت شاهنشاهی رویهٔ کمک و پناه‌دادن به یهودیان پناهنده عراقی را ادامه دهند، ممکن است از حضرات تقاضا کرد که تبلیغات بسیار خوبی، مخصوصاً در هنگام تشریف‌فرمایی موبک مبارک ملوکانه به امریکا در جراید آنجا بنمایند» (ولایتی، ۱۳۸۰: ۷۷).

این نوع نگاه به نقش لابی اسرائیل در امریکا از سوی شاه و اطرافیانش در مواقعی حالت اغراق آمیزی به خود می‌گرفت، به طوری که بنا به گفته ژنرال هرزروگ (رئیس‌جمهور سابق اسرائیل)، شاه در هر اسرائیلی یک مأمور ارتباط با واشنگتن را می‌دید (ولایتی، ۱۳۸۰: ۷۸).

شکل (۱) - اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم



۴. اسرائیل در گفتمان اسلام‌سیاسی امام‌خیمینی (ره)

با آغاز دهه ۱۳۴۰ و شروع حرکت‌های مذهبی مردم به رهبری امام‌خیمینی (ره) علیه رژیم شاهنشاهی که خود به‌منزله واکنشی در برابر سیاست‌ها و اقدامات رژیم شاه، از جمله انقلاب سفید بود، موضوع اسرائیل نیز از حاشیه به متن مبارزات امام علیه شاه آمد. آنچه باعث پررنگ‌شدن مسئله اسرائیل در گفتمان در حال ظهور اسلام‌سیاسی این دوره شد را باید در ماهیت رابطه با اسرائیل در گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم تبارشناسی کرد.

شناسایی دوفاکتو رژیم شاه از اسرائیل در همان آغاز کار با موانع جدی مواجه شد. اصلی‌ترین مانع بر سر برقراری مناسبات کامل دیپلماتیک بین ایران و اسرائیل مخالفت‌های داخلی بود که از سوی روحانیون و محافل مذهبی صورت می‌گرفت.

این عامل در کنار مخالفت‌های خارجی که از سوی اعراب و کشورهای اسلامی صورت می‌گرفت، به ماهیت روابط ایران و اسرائیل، با وجود همکاری‌های نزدیک بین دو کشور و رفت‌وآمدهای مقامات دو طرف، خصیصه‌ای پنهانی بخشید؛ خصیصه‌ای که به روایت علی‌امینی، از سیاستمداران دوران پهلوی، به مثابه عشقی واقعی بود که خارج از قاعده ازدواج بین دو شخص وجود دارد (Sobhani, 1989: 42).

از این جهت، شناسایی کامل و دوزور^{۲۰} اسرائیل از سوی ایران هیچ‌گاه صورت نگرفت. از آنجایی که قدرت پهلوی دوم صرفاً مزین به بُعد اجبار و فاقد بُعد رضایت بود و به عبارت دیگر، قدرت اعمال شده توسط آنان در بستر جامعه و در میان گروه‌های مختلف، فاقد نفوذ نرم‌افزاری بود (تاجیک، ۱۳۸۳ (ب): ۳۶). در چنین فضایی، ماهیت پنهان رابطه با اسرائیل نتوانست از مشروعیت و مقبولیت لازم بین مردم برخوردار شود. شاهد این مدعا ناتوانی سوژه‌های گفتمان پهلوی در علنی ساختن شناسایی اسرائیل است. در این زمینه محمدرضا شاه در پاسخ به درخواست بن‌گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل برای علنی کردن روابط دوجانبه و شناسایی کامل اسرائیل چنین پاسخ می‌دهد: «نظریات شما را درک می‌کنم، ولی مخالفت روحانیت جدی است و من در حال حاضر قادر به چنین کاری نیستم» (فلاح‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۰۵).

در تخالف با گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و به‌طور مشخص در تخالف با شناسایی اسرائیل در این گفتمان، گفتمان رقیب اسلام سیاسی، دال‌های اساسی گفتمان مسلط را هدف قرار داد و با ارائه تقریری جدید از خود و دیگری بر مبنای خوانشی شالوده‌شکنانه از اسلام، خودی‌های گفتمان پهلوی دوم را به دگر و دگرهایش را به خودی یا دست‌کم در مواردی به حاشیه راند.

بر مبنای چنین ایده‌ای، غرب با تمام وجوهش به‌عنوان دگر این گفتمان جدید به‌جای عرب نشست. در راستای حاشیه‌رانی اسرائیل، گفتمان اسلام‌سیاسی با راهبری امام خمینی (ره) به برجسته‌سازی این دگر امروز و خودی دیروز پرداخت. امام در آغاز مبارزه خود با رژیم پهلوی نوک پیکان حمله خود را به سوی اسرائیل نشانه گرفت و از ابتدای کار به پی‌ریزی سیاست خارجی ضداسرائیلی خود پرداخت.

وی با رابطه برقرار کردن بین مشکلات داخلی و در خطر بودن اسلام با اسرائیل، سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را ناشی از دخالت‌های اسرائیل دانسته و به برجسته‌سازی خطر اسرائیل

به‌مثابه خودی رژیم شاه می‌پردازد: «اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد؛ اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد؛ اسرائیل به‌دست عمال سیاه خود مدرسه را کوبید؛ ما را می‌کوبند، شما ملت را می‌کوبند، می‌خواهد اقتصاد شما را قبضه کند، می‌خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد؛ می‌خواهد در این مملکت، دارای ثروتی نباشد، ثروت‌ها را تصاحب کند به‌دست عمال خود، این چیزهایی که مانع هستند، چیزهایی که سد راه هستند، این سدها را می‌شکنند، قرآن سد راه است، باید شکسته شود، روحانیت سد راه است، باید شکسته شود، مدرسه فیضیه سد راه است، باید خراب شود، طلاب علوم دینی ممکن است بعدها سد راه بشوند، باید از پشت‌بام بیفتند، باید سر و دست آنها شکسته شود، برای اینکه اسرائیل به منافع خودش برسد؛ دولت ما به تبعیت از اسرائیل به ما اهانت می‌کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۴۳).

۴-۱. برابری شاه و اسرائیل در گفتمان اسلام‌سیاسی

یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی در این دوره وجود دارد، برابری محمدرضا شاه با اسرائیل است. بدین معنا که شاه به‌مثابه اسرائیل تلقی می‌شد و اساساً هر عمل او به‌نوعی به اسرائیل و کشورهای قدرتمند غربی مانند آمریکا نسبت داده می‌شد. البته این برابری در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شدت و نمود بیشتری پیدا می‌کند. از این جهت، مخالفت با اسرائیل با هدف مخالفت با شاه صورت می‌گیرد. این برابری را به‌خوبی می‌توان در ذهنیت سوژه‌های گفتمان اسلام‌سیاسی مشاهده کرد: «تأثرات ما زیاد است، نه اینکه امروز عاشوراست و زیاد است، آن‌هم باید باشد، اما این چیزی که برای این ملت دارد پیش می‌آید، این چیزی که در شرف تکوین است، از آن تأثرمان زیاد است؛ می‌ترسیم، ربط بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می‌گوید از اسرائیل حرف نزنید، از شاه هم حرف نزنید، این دو تناسبشان چیست؟ مگر شاه اسرائیلی است؟ به نظر سازمان امنیت، شاه یهودی است؟ این طور که نیست، ایشان می‌گویند مسلمانم؛ ایشان که ادعای اسلام می‌کند، محکوم به اسلام است، به‌حسب ظواهر شرع. ربط مابین اسرائیل ... این ممکن است سیری در کار باشد» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۴۸-۲۴۷).

چند عامل در برابری شاه و اسرائیل از سوی گفتمان اسلام‌سیاسی در این دوره دخیل بودند که عبارت است از:

۴-۱-۱. وابستگی به ایالات متحده

اغلب کشورهای خاورمیانه موجودیت اسرائیل را ناشی از حمایت‌های آمریکا می‌دانستند- همان دیدگاهی که در مورد شاه نیز وجود داشت- شاه به‌واسطه حمایت‌های آمریکا طی کودتای ۲۸ مرداد توانسته بود دوباره قدرت را به‌دست گیرد و با اتکا به آمریکا پایه‌های قدرت خود را تثبیت

کند. پس از کودتا، شاه بارها به امریکا سفر کرد و طی آن با گرفتن وام‌های سنگین از غرب و به‌ویژه امریکا باعث شد سرمایه‌های بین‌المللی با محوریت شرکت‌های چندملیتی، اقتصاد ایران را در اختیار گرفته و بر وابستگی بیشتر به امریکا افزوده شود؛ بنابراین از دید سوژه‌های گفتمان اسلام‌سیاسی، شاه در چنبرهٔ مثلث راهبردی اسرائیل، ایالات‌متحده و ایران که یکی از ابزارهای سیاست امریکا بود، قرار داشت (فولر، ۱۳۷۷: ۱۴۳).

۴-۱-۲. تقویت و تجهیز ساواک

نقش اسرائیل در تقویت و تجهیز سازمان امنیتی مخوف شاه (ساواک) در برداشت منفی سوژه‌های گفتمان اسلام‌سیاسی و به‌ویژه انقلابیونی که مورد شکنجه و تعقیب ساواک بودند از اسرائیل به‌عنوان دگر رادیکال و شریک جنایات شاه نقش مؤثری داشت. ساواک که پیش‌تر به‌منظور مقابله با تهدیدات خارجی شکل گرفته بود و در این راه از کمک‌های سازمان‌های امنیتی امریکا و اسرائیل بهره‌مند شده بود، با شکل‌گیری هسته‌های مقاومت علیه شاه در جامعه به‌خصوص پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فعالیتش را بر روی مبارزه با مخالفان داخلی متمرکز کرد و در این راه از کمک‌ها و آموزش‌های مربوط به امور جاسوسی به‌منظور مقابله با گروهک‌های مخالف داخلی در قالب استخدام کارشناس از اسرائیل بهره‌مند شد. علاوه بر این در بحبوحه انقلاب و به‌خصوص در جریان واقعه کشتار ۱۷ شهریور ۵۷، در بین انقلابیون شایع شده بود که رژیم شاه برای سرکوب مردم از کماندوهای اسرائیلی در جریان این واقعه بهره گرفته است. این مسئله تأثیر مهمی بر نحوه نگرش سوژه‌های گفتمان در حال تکوین اسلام‌سیاسی نسبت به اسرائیل به‌عنوان حامی و پشتیبان شاه و شریک در جنایات وی گذاشت.

۴-۲. اسرائیل به‌مثابه عامل امپریالیسم

یکی دیگر از ابعاد غیریت‌سازی از اسرائیل در نظم گفتار انقلابی امام خمینی (ره)، تلقی از اسرائیل به‌عنوان ساخته و عامل امپریالیسم به‌منظور استثمار و سرکوب مسلمانان است. این تلقی بیشتر در گفتمان گروه‌های چپ‌گرا و مارکسیست که در مبارزه با رژیم شاه با گروه‌های مذهبی به رهبری امام خمینی در یک زنجیره هم‌ارزی قرار می‌گرفتند، ریشه داشت. اسرائیل در گفتمان گروه‌های چپ به‌خاطر روابط نزدیکش با ایالات‌متحده، به‌مثابه عامل امپریالیسم غرب در خاورمیانه نگریسته می‌شد. ایدئولوژی صهیونیسم از دید این گروه‌ها به‌عنوان یک ایدئولوژی نژادپرستانه تلقی می‌شد که به خاطر رفتار تبعیض آمیزش در سرکوب فلسطینی‌ها با رژیم آ‌پارتاید در افریقای جنوبی قابل مقایسه بود (Menashri, 2006: 110).

نگاه به اسرائیل به‌عنوان عامل استعمار و امپریالیسم در پیام امام خمینی (ره) به دولت‌های اسلامی مشخص است: «سران کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومهٔ فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته‌اند تنها برای سرکوبی ملت عرب نیست، بلکه خطر و

ضرر آن متوجه همه خاورمیانه است. نقشه، استیلا و سیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و استعمار بیشتر سرزمین‌های زرخیز و منابع سرشار کشورهای اسلامی است و فقط با فداکاری، پایداری و اتحاد دولت‌های اسلامی می‌توان از شر این کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش‌آمده کوتاهی کرد، بر دیگر دولت‌های اسلامی لازم است که با توبیخ و تهدید و قطع روابط، او را وادار به همراهی کنند. دولت‌های ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به‌عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت به آن دولت‌هایی که به اسرائیل کمک می‌کنند، خودداری ورزند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

۳-۴. اسرائیل به‌مثابه یک ابژه شیطانی

اسرائیل در فضای ذهنی انقلابیون ایرانی به‌عنوان شیطان کوچک^{۲۱} در کنار شیطان بزرگ (ایالات متحده) بازنمایی شده بود. در گفتمان اسلام‌سیاسی این دوره، اسرائیل و رای همه توطئه‌های شیطانی علیه انقلاب اسلامی ایران نگریسته می‌شد. حتی حمله سال ۱۹۸۱ اسرائیل به راکتور هسته‌ای اوزیراک عراق که منافع ایران را نیز در جنگ با عراق دربر داشت، به‌عنوان نمونه دیگری از دسیسه‌های اسرائیل علیه ایران تلقی شد. همچنین سیاست‌های ضدایرانی ایالات متحده مانند مهار دوجانبه^{۲۲} و تحریم‌ها نیز اغلب به اسرائیل، صهیونیسم و سرمایه‌داری یهود و دنباله‌روهای آن نسبت داده می‌شد (Menashri, 2006: 110-121).

این نگاه به اسرائیل به‌عنوان شیطان در نظم گفتار امام خمینی نیز بازتاب می‌یافت: «نهضت اسلامی در آغاز گرفتار یهود شد و تبلیغات ضداسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند و به‌طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آن نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان‌تر از یهودند. اینان به‌صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا پیش‌تر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۹).

این تلقی از اسرائیل به‌مثابه شیطان، خود ریشه در فرهنگ ایران از زمان کهن دارد. در فرهنگ باستانی ایران، شیطان و اهریمن بازنمایی‌کننده روح شر و بدی و منشأ تاریکی بوده است. ایرانیان به اقوام دشمن خویش آن را نسبت می‌دادند. در فرهنگ مذهبی نیز شیطان جایگاه مهمی دارد و موجودی رانده‌شده از سوی خداوند است که وظیفه و کارکرد تسخیر روح انسان و بردن آن به سمت شرارت و تاریکی را به عهده دارد.

همچنین نماد شیطان و اهریمن یکی از نمادهای مشترک در بین فرهنگ‌های انسانی است که خود ریشه در ناخودآگاه جمعی دارد. حتی در عصر جدید نیز اسطوره‌های امروزی از نماد

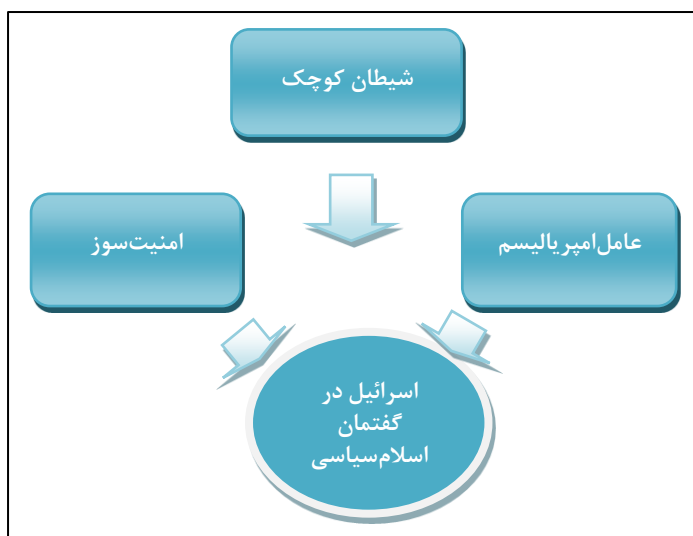
21. Little Satan

22. Dual Containment

شیطان بسیار بهره برده‌اند؛ به طوری که حتی در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم نیز ما شاهد کاربرد نماد شیطان در گفتمان سیاست خارجی امریکا هستیم. *ساموئل هانتینگتون* با اشاره به بازگشت آمریکایی‌ها به مذهب و حضور نظم‌گفتار مذهبی در سیاست و هویت آمریکایی می‌نویسد: «اشاره ریگان به اتحاد شوروی (امپراتوری شیطان) همانند اشاره جرج دبلیو بوش به عراق، ایران و کره شمالی به‌عنوان محور شرارت^{۲۳} است» (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۴ - ۱۶۰).

تلقی از اسرائیل نیز در گفتمان اسلام‌سیاسی امام‌خمینی (ره) به‌مانند تلقی از امریکا تعریفی مذهبی را شامل می‌شد که از آن می‌توان به درگیری بین تمدن اصیل اسلامی و یک عقیده کفرآمیز صهیونیستی تعبیر کرد. در تضاد بین پاکی و پلیدی و نور و تاریکی یک وظیفه مذهبی وجود داشت تا در مقابل کلیت کفرآمیز یهود مقاومت کند (Takeyh, 2006: 84).

شکل (۲) - اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی اسلام‌سیاسی امام خمینی (ره)



۵. تحول در گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی

گفتمان در رویکردهای گفتمانی به اشکال مختلفی به کار می‌رود، اما در اینجا هم‌صدا با لارسن،^{۲۴} گفتمان به معنای نظام و ساختار معنایی حاکم بر سیاست خارجی است که شیوه خاصی از کنش و رفتار را ممکن می‌سازد. بر این اساس گفتمان سیاست خارجی، بستر و چارچوبی است که سیاست خارجی در آن معنا می‌یابد. از این رو، گفتمان در سیاست خارجی ارزشی هم‌پایه ساختار در اندیشه کنت والتز دارد (Larsen, 1997: 21).

23. Axis of Evil

24. Henrik Larsen

گفتمان‌ها متصلب و تغییرناپذیر نیستند، بلکه چون حاصل مفصل‌بندی‌های زبانی متمایز یا به تعبیر ویتگنشتاین «بازی‌های زبانی» متمایز هستند که در طول زمان دستخوش تغییر و سیورورت شکلی و ماهوی شده و بر سیما و مشرب متفاوتی ظاهر می‌گردند. به عبارت دیگر، در جهان وابسته به هر متن و گفتمان برخی امور امکان‌پذیر و برخی دیگر از امور حتی به تصور در نمی‌آیند؛ این همان محدودیتی است که هر ساختاری از جمله گفتمان تحمیل می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۳ (ب): ۴۴).

گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ج.ا.ایران نیز که خود حاصل مفصل‌بندی هویت‌های متمایزی است که در درون انقلاب اسلامی به ظهور رسیده‌اند، از این قاعده مستثنی نیست؛ بنابراین با توجه به عدم تمرکز قدرت، باید به وجود طیفی از گفتمان‌ها در یک واحد سیاسی اشاره کرد. دهقانی فیروزآبادی در گونه‌شناسی گفتمان‌های سیاست خارجی به دو نوع تغییر و تحول گفتمانی اشاره می‌کند:

۱-۵. تحول «از» گفتمان

نخست تحول از یک گفتمان به گفتمان دیگر به گونه‌ای که نوعی گسست گفتمانی رخ می‌دهد. در این صورت، سیاست خارجی دستخوش تغییر و تحول فوری و آشکار می‌شود. این وضعیت زمانی حادث می‌شود که گزاره‌ها و قضایای حاکم و زیربنایی گفتمان متحول گردد؛ به عبارت دیگر هر گفتمان مسلطی همیشه دارای طیفی از گفتمان‌های بدیل است که وجود آنها همیشه با عنوان گفتمان رقیب یا «تحول از گفتمان» با هدف تغییر سلسله‌مراتب گفتمان مسلط مورد تأکید قرار می‌گیرد. نمونه این نوع تحول از گفتمان را می‌توان در تحول از گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم به گفتمان سیاست خارجی اسلام‌سیاسی امام خمینی (ره) مشاهده کرد.

۲-۵. تحول «در» گفتمان

اگر تغییرات در یک گفتمان بنیادی نبوده و در سطح گزاره‌های اشتقاقی یا فرعی باشد، ماهیت و هویت گفتمان دگرگون نمی‌شود. در این حالت شاهد تحول در آن گفتمان هستیم که از طریق آن گفتمان‌های بدیلی تولد می‌یابند که در اصول حاکمه و گزاره‌های محوری مشترک هستند و تفاوت و تمایز آنها در سطح گزاره‌های فرعی و روبنایی است. این نوع از گفتمان‌های بدیل را به علت فعالیت در حیطه مجاز گفتمان مسلط، خرده‌گفتمان می‌نامند. نمونه این نوع تحول در گفتمان را می‌توان در تحول از خرده‌گفتمان‌آرمان‌گرای ارزش‌محور (۱۳۶۸-۱۳۶۰) به خرده‌گفتمان عمل‌گرای توسعه‌محور (۱۳۷۶-۱۳۶۸) مشاهده کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۹۲-۱۸۹).

۶. اسرائیل در خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی ج.ا.ایران

از زمان ظهور گفتمان سیاست خارجی ج.ا.ایران، هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و تثبیت آن، چرخش‌های گفتمانی خاصی در گفتمان سیاست خارجی ایران رخ داده است که این چرخش‌ها همگی از نوع تحول در گفتمان است و حاصل آن شکل‌گیری خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی شامل خرده‌گفتمان عدم تعهدگرای (دولت موقت بازرگان)، خرده‌گفتمان آرمان‌گرای ارزش‌محور ۱۳۶۸-۱۳۶۰، خرده‌گفتمان عمل‌گرای توسعه‌محور ۱۳۶۸-۱۳۷۶، خرده‌گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور ۱۳۸۴-۱۳۷۶ و خرده‌گفتمان اصول‌گرای عدالت‌محور از ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ بوده است (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۴۹) که در زیر به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۶-۱. اسرائیل در خرده‌گفتمان عدم تعهد

بازرگان با در پیش گرفتن سیاست عدم تعهد بر این باور بود که سیاست ایران در قبال قدرت‌های بزرگ باید مانند سیاست مصدق باشد. از این جهت، سیاست عدم تعهد بازرگان در واقع واکنشی به سیاست موازنه مثبت شاه و بازگشت به سیاست موازنه منفی مصدق بود. از آنجایی که یکی از ابعاد سیاست موازنه مثبت شاه شرکت در ائتلاف‌ها و اتحادهای بین‌المللی بود و یکی از این ائتلاف‌ها همکاری نزدیک با اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین متحد امریکا در خاورمیانه را شامل می‌شد، با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت، نه تنها ائتلاف با اسرائیل از بین رفت، بلکه سفارت این کشور در فردای انقلاب به تصرف انقلابیون درآمد و در اختیار سازمان آزادی‌بخش فلسطین قرار گرفت.

این خرده‌گفتمان، اسرائیل را دنباله امپریالیسم امریکا قلمداد می‌کرد. از این نظر مخالفت با اسرائیل، ادامه مخالفت با امریکا تلقی می‌شد. اسرائیل به‌عنوان دولت غاصبی شناخته می‌شد که فلسطینیان را از حقوق خود محروم کرده است. از این رو مخالفت با اسرائیل همانند مخالفت با دولت نژادپرست افریقای جنوبی در یک ردیف نگریسته می‌شد. ولی مخالفت با اسرائیل در گفتمان بازرگان و دولت موقت و نوع نگاه آن به اسرائیل به‌عنوان غاصب سرزمین فلسطین فاقد یک نگرش دینی بود و این مخالفت بیشتر نشان از روحیه دموکراتیک و آزادی‌خواه سوژه‌های خرده‌گفتمان عدم تعهدگرایی داشت؛ مانند سیاستی که در زمان مصدق نسبت به اسرائیل در پیش گرفته شد.

۶-۲. اسرائیل در خرده‌گفتمان آرمان‌گرای ارزش‌محور (۱۳۶۸-۱۳۶۰)

ارزش‌های اسلامی که در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران مؤثر بودند، میراثی را برای ایران به‌عنوان یک کشور انقلابی بر جای گذاشتند که به‌شدت نحوه عمل آن را در عرصه روابط

خارجی تحت تأثیر خود قرار داد. یکی از این ارزش‌ها لزوم حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان (مظلوم) در مقابله با سردمداران نظام سلطه و استکبار جهانی (ظالم) بود. با ایجاد سلسله‌مراتب مظلوم- ظالم، سوژه‌های گفتمان، ارزش خود را بر اساس تعلق به یکی از دو قطب ظالم و مظلوم دریافت می‌کنند. در این گفتمان، مظلوم‌بودن امری با ارزش و ظالم‌بودن امری ضد ارزش تلقی شده و تخصیص منابع برای حمایت از مظلوم در این گفتمان از مشروعیت برخوردار است. نمونه عینی این عمل را می‌توان در کمک‌های ج.ا.ایران در اوج جنگ ایران و عراق به تشکیل گروه‌های مبارز فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی و همچنین حزب‌الله لبنان به منظور دفاع از مظلوم در مقابل ظالم (اسرائیل) مشاهده کرد.

در چارچوب این خرده‌گفتمان، تصور ایجاد روابطی به‌جز مبارزه با ظالم (اسرائیل) امری غیرممکن است و در چنین شرایطی هرگونه مناسبات با اسرائیل رد می‌شود. سوژه‌های درگیر در این گفتمان تمام منابع خود را برای حمایت از مظلوم در برابر ظالم اختصاص می‌دهند. نگاه به اسرائیل در این گفتمان نیز در قالب دوقطبی ظالم- مظلوم قرار گرفته و از اسرائیل به‌عنوان قطب ظالم در برابر فلسطین به‌عنوان قطب مظلوم، غیریت‌سازی می‌شود.

در همین زمینه امام خمینی (ره) در پاسخ به پرسش یک خبرنگار آمریکایی مبنی بر طرفداری ایشان از اهداف جنبش آزادی‌بخش فلسطین این نگاه مظلوم‌محور را بیان می‌کند: «ما طرفدار مظلوم هستیم، هر کس در هر قطبی که مظلوم باشد، ما طرفدار آن هستیم و فلسطینی‌ها مظلوم هستند و اسرائیلی‌ها به آنها ظلم کرده‌اند، از این جهت ما طرفدار آنها هستیم» (صحیفه‌نور، ج سوم: ۲۷۵).

۳-۶. اسرائیل در خرده‌گفتمان عمل‌گرای توسعه‌محور (۱۳۷۶-۱۳۶۸)

نگاه به اسرائیل در گفتمان عمل‌گرای توسعه‌محور، ادامه‌گفتمان آرمان‌گرای ارزش‌محور در حمایت از فلسطین به‌مثابه مظلوم و مخالفت شعاری بسیار جدی با اسرائیل به‌مثابه ظالم است. در واقع مخالفت با اسرائیل در خرده‌گفتمان‌های سیاست خارجی ج.ا.ایران فصل مشترک یا نقطه کانونی وحدت‌بخش آنها است، اما نحوه برخورد ایران در گفتمان عمل‌گرا نسبت به مسئله فلسطین میانه‌روانه‌تر بود. برخلاف گرایش‌ها رادیکال ایران در خصوص حمایت از فلسطین در دهه ۱۳۶۰ و در گفتمان آرمان‌گرایی که حمایت همه‌جانبه را از گروه‌های مبارز فلسطینی و لبنانی شامل حمایت مالی- تسلیحاتی و ایدئولوژیک از این گروه‌ها تا حتی اعزام نیرو به لبنان برای ایجاد دسته‌های مقاومت در برابر اسرائیل را دربر می‌گرفت، در گفتمان عمل‌گرا، حمایت‌ها فقط جنبه معنوی و تبلیغاتی پیدا کرد و حتی برای نخستین بار از سوی رئیس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی اعلام شد که ایران با هرگونه راه‌حل قابل‌پذیرش از سوی فلسطینیان در خصوص منازعه با اسرائیل موافقت خواهد کرد (Parsi, 2007: 152).

هرچند این موضع‌گیری به نتیجه ملموسی منجر نشد، ولی خود تحولی بزرگ در خصوص سیاست خارجی ج.ا.ایران در قبال اسرائیل محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد علت چنین چرخشی را باید در عقلائی‌تر شدن سیاست ایران در گفتمان عمل‌گرا و تأکید و اهمیتی که بر مسئله حفظ منافع ملی در این گفتمان صورت می‌گرفت، مشاهده کرد. جنگ هشت‌ساله با عراق (یک کشور عرب) و حمایت سازمان آزادی‌بخش فلسطین - گروهی که جمهوری اسلامی ایران حمایت از آن را در قبال دشمنی با اسرائیل پذیرفته بود - از عراق در طول جنگ و تأکید این سازمان بر عربی نگاه‌داشتن مسئله فلسطین در برابر موضع ایران در قبال فلسطین به‌عنوان یک مسئله اسلامی، در چرخش گفتمان عمل‌گرای توسعه‌محور در خصوص مسئله اعراب و اسرائیل بی‌تأثیر نبود.

۴-۶. اسرائیل در خرده‌گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور (۱۳۸۴-۱۳۷۶)

پیروی از منطق گفتگو در سیاست خارجی گفتگوگرای صلح‌محور، نقطه‌کانونی این خرده‌گفتمان را تشکیل می‌دهد. دال گفتگو در این گفتمان، خود به دو مدلول پیروی از قانون و پرهیز از خشونت به‌عنوان دو پیش‌شرط ایجاد گفتگو ارجاع می‌دهد؛ بنابراین عمل به قانون و پرهیز از خشونت در این خرده‌گفتمان به‌عنوان دو ارزش مطرح می‌شوند و در مقابل، بی‌قانونی و خشونت‌گرایی به‌مثابه دو ضدارزش تلقی می‌گردند (خاتمی، ۱۳۷۹: ۳۵-۳۴).

از این جهت، سوژه‌های خرده‌گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور، ارزش خود را بر اساس عمل به یکی از دو قطب عمل به قانون و پرهیز از خشونت یا بی‌قانونی و خشونت‌پیشگی دریافت می‌کنند. این گفتمان تخصیص منابع برای حمایت از قطب نخست را مشروع می‌داند و برخلاف گفتمان آرمان‌گرای ارزش‌محور که هرگونه کمک مادی و معنوی و لجستیکی را از مظلوم مشروع می‌دانست، این کمک‌ها در خرده‌گفتمان گفتگوگرا به قید «قانون‌گرایی» و «خشونت‌پرهیزی»، به کمک‌های معنوی محدود می‌شود؛ بنابراین خرده‌گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور در قبال مسئله اسرائیل و فلسطینیان به نسبت گفتمان آرمان‌گرای ارزش‌محور از پویایی در قبال این منازعه برخوردار است که در آن سیاست خارجی ج.ا.ایران را نسبت به اسرائیل به نسبت گفتمان‌های قبل میانه‌روتر ساخته است.

از آنجایی که بیشتر سرمایه‌گذاری سوژه‌های گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور طی این دوره بر روی بهبود روابط با اعراب انجام شده بود، مخالفت با اسرائیل و همچنین فرایند صلح خاورمیانه در این دوره نیز بیشتر برای پایین نگه‌داشتن تنش با اعراب صورت می‌گرفت. از این لحاظ، مخالفت با اسرائیل در گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور دولت اصلاحات در مقایسه با گفتمان مسلط اسلام‌سیاسی کمتر ایدئولوژیک و بیشتر از پویایی راهبردی برخوردار شده بود.

سوژه‌های گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور بر این عقیده بودند که لفاظی‌های مخرب،^{۲۵} بیشتر به انزوای ایران کمک کرده و آسیب‌های سیاسی و اقتصادی زیادی را به کشور وارد می‌کند. از این‌رو، در دوران تصدی خاتمی، موضع میانه‌رو دولت او در قبال فرایند صلح اعراب و اسرائیل تا آنجا پیش رفت که از سوی سخنگوی وقت وزارت خارجه اعلام شد که ایران به هیچ‌وجه با تصمیم گروه‌های فلسطینی مخالفت نخواهد کرد و به همه تصمیماتی که توسط اکثریت فلسطینیان گرفته شود، احترام خواهد گذاشت (Takeyh, 2006: 90-92).

اگرچه دولت ایران در این زمان هرگز با شناسایی دولت اسرائیل موافقت نکرده بود، ولی دولت به‌طور علنی اعلام کرده بود که با راه‌حل تشکیل دو کشور (اسرائیل-فلسطین) موافق است. ایران در واقع در این زمان تشخیص داده بود که اگر همه دولت‌های عرب بر سر فرایند صلح به اجماع برسند، این خلاف منافع ملی است که ایران به‌تنهایی در مقابل آن بایستد (Parsi, 2007: 93).

۵-۶. اسرائیل در خرده‌گفتمان اصول‌گرای عدالت‌محور (۱۳۹۲-۱۳۸۴)

عدالت نقطه کانونی خرده‌گفتمان اصول‌گرای عدالت‌محور را تشکیل می‌دهد و سایر دال‌های این گفتمان از منظر دال عدالت تعریف و تبیین می‌شوند. اصولاً خواسته‌های ایرانیان برای عدالت، اغلب ریشه در روایت‌های ملی‌گرایانه تاریخی آنها و گفتمان‌های مذهبی داشته و به‌طور کلی در هر دو روایت زردشتی و اسلامی، دو نیروی خیر و شر در کار جهان وجود دارند و پیروزی نهایی خیر، پیروزی عدالت بر ستم و بی‌عدالتی است (Moshirzadeh, 2007: 533).

دال عدالت در گفتمان اصول‌گرای عدالت‌محور به مدلول «مبارزه» ارجاع داده و ضمن انتقاد از گفتمان گفتگوگرای صلح‌محور، به مبارزه برای تحقق عدالت به‌عنوان ارزش می‌نگرد. در این گفتمان، سوژه‌ها ارزش خود را براساس تعلق به یکی از دو قطب مبارزه با ظالم یا تسلیم ظالم شدن کسب می‌کنند. از دیدگاه این گفتمان، مبارزه برای تحقق عدالت با ارزش و تسلیم بی‌عدالتی شدن ضدارزش تلقی می‌شود. از این‌رو، همانند گفتمان آرمان‌گرا، تمام منابع را برای حمایت از مظلوم اختصاص می‌دهد. سوژه‌ها در این گفتمان ارزش خود را تنها به‌واسطه مظلوم بودن دریافت نمی‌کنند، ارزش سوژه‌ها در این گفتمان علاوه بر مظلومیت صرف، عمل مبارزه‌طلبانه آنها برای کسب عدالت، تعیین می‌کند. عبادت، عمل صالح و زهد هیچ‌کدام نمی‌تواند جای شهادت را در رسیدن به نقطه کمال بگیرند (مشیرزاده و مصباح، ۱۳۹۰: ۲۶۲-۲۶۱). در این گفتمان، تصور جامعه‌ای برابر بدون مبارزه بی‌معناست؛ زیرا که هیچ ظالمی بدون مبارزه حق مظلوم را نمی‌دهد.

وقوع دو جنگ اسرائیل و حزب‌الله (۲۰۰۶) و اسرائیل و غزه (۲۰۰۹) و حمایت ج.ا.ایران از آن، نمونه عینی دال مبارزه در گفتمان اصولگرا است. در خصوص مخالفت شعاری نیز باید به بازگشت گفتمان اصول‌گرا به گفتمان اسلام‌سیاسی آغاز انقلاب اسلامی و حتی فراتر از آن اشاره کرد. اگر در گفتمان آرمان‌گرایی دهه ۱۳۶۰ مخالفت با اسرائیل به دلیل غاصب‌بودن و ظلم آن نسبت به فلسطینی‌ها خلاصه می‌شد، در گفتمان اصولگرای عدالت‌محور این مخالفت حالت تهاجمی‌تری به خود گرفته و با مورد سؤال قراردادن تاریخ و خطوط قرمز اسرائیل درصدد مبارزه و نفی موجودیت آن است.

سخنان ضداسرائیلی / حمدی‌نژاد در قالب افسانه‌پنداشتن کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم (هولوکاست) و پیشنهاد انتقال دولت یهود به یکی از کشورهای اروپایی یا امریکای شمالی را می‌توان در راستای گفتمان مبارزه‌جویانه ایران در برابر اسرائیل ارزیابی کرد: «امروز آنها افسانه‌ای به نام هولوکاست ساخته‌اند و آن را در حد خدا، مذهب و پیامبران بالا برده‌اند. اگر شما (اروپاییان) این جنایت عظیم را مرتکب شده‌اید، چرا ملت فلسطین باید بهای آن را پرداخت کند؟» (Parsi, 2007: 264).

فرجام

آنچه از تحلیل گفتمانی سیاست خارجی ج.ا.ایران در این مقاله مورد نظر بود، در واقع بررسی چگونگی برساخته‌شدن دشمنی به نام اسرائیل در این گفتمان بود. برای رسیدن به این هدف تلاش شد تا با گذر از نگاه‌های محاسبه‌گر و سخت‌افزارانه نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل که مدام در پی کشف منطق و عقلانیتی در پس هر کنش دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل هستند و با ورود به عرصه‌های نرم‌افزارانه نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل، به‌ویژه نظریه گفتمان که به کلام هالستی به‌جای تأکید بر نقش ابزارهای قدرت در شکل‌بندی‌های رفتار سیاسی و بین‌المللی دولت‌ها، بر کلمات و واژگان به‌عنوان ابزاری گفتمانی برای انعکاس واقعیات تأکید می‌کند، شکل‌گیری این دشمنی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کالبدشکافی شود.

این نوع نگاه به سیاست خارجی بر اساس نظریه گفتمان به‌نوعی به نقش تأثیرگذار ساختارهای داخلی بر شکل‌گیری سیاست خارجی تأکید دارد. در تحلیل گفتمانی سیاست خارجی که به بیان لارسن تحلیل ساختار حاکم بر سیاست خارجی است و با تکیه بر آرای لاکلائو و موفه و به‌خصوص بحث غیریت و اثرات سازنده‌ای که این مفهوم بر پیدایش هویت یک گفتمان یا سوژه دارد و با درنظرگرفتن دست‌کم دو گفتمان یعنی گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم و گفتمان اسلام‌سیاسی امام خمینی (ره) به این نتایج رسیدیم که وجود

غیریت اسرائیل از یک طرف نقش یک بیرون سازنده^{۲۶} بر پیدایش و تثبیت گفتمان سیاست خارجی ج.ا.ایران داشته است؛ به طوری که دیگری اسرائیل نقش هویت‌سازی برای گفتمان اسلام‌سیاسی در برابر رقیب پهلویستی خود داشته است^{۲۷} و از طرف دیگر، این دیگری هویت‌ساز (اسرائیل)، هویت‌سوز شده و با توطئه‌ها و دسایس شیطانیش این گفتمان (اسلام‌سیاسی) را همواره در معرض تهدید قرار داده است.^{۲۸} به عبارت دیگر، هر هویت و گفتمانی در/ با حضور تعارض/ تخالف‌آمیز یک غیرشکل می‌گیرد. دیگری از یک سو مانع شکل‌گیری کامل یا تثبیت گفتمان می‌شود و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و از سوی دیگر نقش اساسی در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند. به عبارت دیگر، غیریت و ضدیت عملکردی دوسویه دارد؛ از یک سو مانع عینیت و تثبیت هویت می‌شود و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است؛ بنابراین ظهور، تکامل و بسط گفتمان‌ها در سایه سنگین غیر یا خصم صورت می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۶: ۱۳۷-۱۳۶).

به علاوه، گفتمان‌ها متصلب و تغییرناپذیر نیستند، آنها حاصل مفصل‌بندی هویت‌های متمایز و سیال یا آنچه که ویتگنشتاین بازی‌های زبانی می‌خواند، هستند. پس مجموعه‌ای به نام گفتمان به طور مستمر مشمول و موضوع عدم ثبات و صیوروت شکلی و ماهوی است. ولی بر اساس آموزه‌های فوکو، یکی از ویژگی‌های گفتمان این است که همه تغییرات آن لزوماً و ضرورتاً همه‌جانبه و بنیادی نیست؛ چون بعضی از عناصر گفتمان در مقایسه با عناصر دیگر از استمرار و ثبات بیشتری برخوردار هستند و به سادگی دستخوش تغییر و تحول نمی‌شوند و بعضی دیگر از قابلیت تغییرپذیری بالایی برخوردار می‌باشند. به این ترتیب، موضوع اسرائیل در حوزه تغییرناپذیرها قرار دارد.

این را می‌توان از سخنان سوزده‌های (رهبران) گفتمان مسلط، به‌ویژه امام‌خمینی (ره) برداشت کرد: «و ما تا آخر ایستاده‌ایم و با امریکا روابط ایجاد نخواهیم کرد، مگر اینکه آدم بشود و از ظلم کردن دست بردارد و از آن طرف دنیا نیاید در لبنان و نخواهد دستش را به طرف خلیج فارس دراز کند. مادامی که امریکا این‌طور است و افریقای جنوبی آن‌طور عمل می‌کند و اسرائیل هست، ما با آنها نمی‌توانیم زندگی بکنیم. اسرائیل آدم شدنی نیست» (امام‌خمینی، ۱۳۷۳: ۱۷۵).

در نهایت آنچه از تحلیل گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل قابل فهم است؛ این است که ساخت سوزگی دشمنی و تضاد در این گفتمان در ارتباط با دیگری

26. Constructive Outside

27. Objective Role

28. Subjective Role

به نام اسرائیل پیش از آنکه به تقابل دو واحد سیاسی در فضای رقابت منطقه‌ای مربوط باشد، حاصل تقابل‌های درون گفتمان‌های سیاست خارجی ایران است.

منابع فارسی

آقایی، داود والهام رسولی (بهار ۱۳۸۸)، «سازهانگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال اسرائیل»، *فصلنامه سیاست*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۱.

ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷)، *زبان، گفتمان و سیاست خارجی؛ دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی*، تهران: اختران.

پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵)، *مأموریت برای وطنم*، تهران: بی‌نا.

پین، مایکل (۱۳۸۰)، *لاکان، دریدا، کریستوا*، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: مرکز.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳ الف)، *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳ ب)، *سیاست خارجی؛ عرصه فقدان تصمیم و تدبیر*، تهران: فرهنگ گفتمان.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.

تاجیک، محمدرضا (زمستان ۱۳۸۶)، «هگل و رابطه ایران و امریکا»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۲.

تاجیک، محمدرضا و جلال دهقانی فیروزآبادی (بهار ۱۳۸۲)، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۷.

حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، *ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

حقیقت، صادق و محمدعلی حسینی‌زاده (۱۳۸۷)، *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: سمت.

خاتمی، سیدمحمد (۱۳۷۹)، *انسان، ملتقای مشرق جان و مغرب عقل (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)*، تهران: وزارت امور خارجه.

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۹)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ سوم، تهران: سمت.

عرب‌عامری، جواد (۱۳۹۰)، *اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، تهران: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

علم، اسدالله (۱۳۷۱)، *گفت‌وگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)*، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.

فولر، گراهام (۱۳۷۷)، *قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: مرکز.

قانون، مرتضی (۱۳۸۱)، *دیپلماسی پنهان؛ جستاری در روابط ایران و اسرائیل در عصر پهلوی با مروری بر پیشینه تاریخی یهودیان ایران*، تهران: طبرستان.

محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، *مروری بر سیاست خارجی ایران دوران پهلوی*، تهران: دادگستر.

مشیرزاده، حمیرا و احسان مصباح (بهار ۱۳۹۰)، «موضوع اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره ۱.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۷۳)، *فلسطین از دیدگاه امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۷۸)، *صحیفه نور*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد اول و سوم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۷۸)، *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

نش، کنت (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۰)، *ایران و تحولات فلسطین (۱۹۷۹-۱۹۳۹)*، تهران: وزارت امور خارجه.

هالستی، کی.جی (۱۳۷۳)، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: وزارت امور خارجه.

هوارث، دیوید (۱۳۷۷)، نظریه گفتمان، *فصلنامه علوم سیاسی*، ترجمه سیدعلی اصغر سلطانی، شماره ۲: ۱۸۲-۱۵۶.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی ایران در عصر پهلوی*، چاپ چهارم، تهران: پیکان.

یورگنسن، ماریان، فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

منابع لاتین

- Bahgat, Gawdat (2005), "The Islamic Republic and The Jewish State", *Israel Affairs*, Vol.11, No.3.
- Fairclough, Norman (2001), *Language & Power*, London: Longman, 2nd Edition.
- Howarth, D. Norval, A. Stavrakakis, G. (2000) *Discourse Theory & Political Analysis*, Manchester University Press.
- Laclau, E. and Mouffe, C. (1985), *Hegemony and Socialist Strategy*, London, Verso.
- Larsen, Henrik (1997), *Foreign Policy & Discourse Analysis, France, Britain & Europe*, London & New York, Routledge.
- Menashri, David (2006), "Iran, Israel and The Middle East Conflict", *Israel Affairs*, Vol.12, No.1, 107-122.
- Moshirzadeh, Homeira (2007), *Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy*, Security Dialogue, Vol. 38, No. 4.
- Parsi, Trita (2007), *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and The U.S.* New Haven & London: Yale University Press.

- Ram, Haggai (2009), *Iranophobia: The Logic of an Israeli obsession*, Stanford University Press.
- Renfro, Wesley B. (2006), *My Enemy's Enemy: Israeli - Iranian Relations 1948-1991*, Presented at The Annual Conference of The International Studies Association, San Diego, Ca, March 22-25.
- Segev, Samuel (1988), *Iranian Triangle: The Untold story of Israel's Role in The Iran – Contra Affair*, Translated By: Haim Watzman, New York, The Free Press.
- Shahak, Israel (1997), *Open Secrets: Israeli Nuclear and Foreign Policies*, London: Pluto Press.
- Smith, A. M. (1998), *Laclau and Mouffe: The Radical Democratic Imaginary*, London: Routledge.
- Sobhani, S. (1989), *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations, 1948-1988*, Praeger Publishers.
- Takeyh, Ray (2006), *Iran, Israel and The Politics of Terrorism*, Survival, Vol.48, No.4, 83-96.